

گفتاری دوباره درباره "منشور مطالباتی تشکل های مستقل صنفی و مدنی ایران"

در باره "منشور مطالباتی تشکل های مستقل صنفی و مدنی ایران" مقالات متعددی نوشته شد است و نشان دهنده اهمیت آن در شرایط کنونی است. ولی بسیاری از فعالین "چپ" نقطه نظر ایشان نه بر گرفته از واقعیات جامعه کنونی ایران بلکه بر گرفته از کتب کلاسیک مارکسیستی است؛ بدون آنکه این زحمت را به خود بدهند که جامعه ایران را مورد مطالعه قرار داده و تحلیلی مشخص بر گرفته از این مطالعه ارائه دهند. کار به جایی رسیده است که بعضی از این دوستان آکادمسین ما، حتی شرایط سیاسی جامعه ایران را جلوتر از روسیه، در زمانی که لنین تز های آوریل خویش را نگاشته است می دانند. یعنی در خیال خویش بر این تصور هستند که یک قدرت دوگانه در ایران وجود داشته و پرولتاریا ایران مسلحانه در کارخانه ها حضور دارد و عنقریب در تصاحب قدرت سیاسی است. نمی توان نظرات چنین افرادی را جدی گرفت. اینها در آرزوی خود، خواهان یک انقلاب خالص پرولتری به رهبری خویش هستند. نیازی هم به داشتن یک ارتباط ارگانیک با جامعه نمی بینند. تز ها و تئوری های انقلابی اینان قبلاً توسط مارکس و لنین کشف شده است. حال چرا باید به خود زحمت بدهند، برای شرایط مشخص جامعه ایران تحلیلی مشخص ارائه دهند. همه چیز در کتابها وجود دارد فقط کافی است آنها را از بر کرد.

"... نمایندگان تئوریهای کهنه انقلابی، اصول سوسیال دمکراتیسم را اساساً درک نمی کنند و عادت کرده اند طرح برنامه ها و نقشه های فعالیت خود را بر اساس ایده های مجرد قرار دهند نه بر اساس طبقاتی که واقعاً در کشور فعالیت می نمایند و به حکم تاریخ در مناسبات متقابل معینی قرار گرفته اند. فقط همین فقدان بررسی عینی و واقعی آن ...، می توانست باعث پیدایش این عقیده گردد که گویا سوسیال دمکراسی روس، وظائف دمکراتیک انقلابیون روس را کم اهمیت می انگارد" لنین، وظایف سوسیال دمکراسی روس

کمونیستها تنها از دل واقعیات موجود به کشف قوانین تغییر این واقعیات می توانند نائل آیند. مارکسیسم یک مکتب دگم مذهبی نیست که گفته های آن را مانند آیه های قرآن از بر کنیم و به شرایط تحمیل نماییم. به قول انگلس ما قوانین را از واقعیات موجود کشف می نماییم.

"اصول، نقطه شروع مطالعه نبوده بلکه نتیجه آن می باشد. اصول بر طبیعت و تاریخ انسانی اعمال نگاشته بلکه از طبیعت و تاریخ انسانی اخذ می گردند. طبیعت و جهان انسانی از اصول مطابعت نکرده، بلکه اصول تا آنجا صحیح و معتبرند که با طبیعت و تاریخ در تطابق باشند. چنین است یگانه درک ماتریالیستی مسئله." فریدریش انگلس آنتی دورینگ

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که جنبش «زن زندگی آزادی» با وجود رادیکال بودنش با تمام صلابت و پیگیری خود و عظم راسخ آن برای سرنگونی رژیم وحوش اسلامی و با تمام فداکاری ها و از جان گذشتگی های عناصر انقلابیش؛ نه تنها هیچ آلترناتیوی برای خود ترسیم ننموده، بلکه هنوز پایگاه اساسی این جنبش خرده بورژوازی شهری است. این جنبش هنوز سمت گیری طبقاتی نداشته است. با طرح خواسته های عام از جمله لغو حجاب اجباری و سرنگونی ملا ها و ... هنوز نمی داند که با رفتن این ملا ها که خود نماینده سیاسی طبقه ای در جامعه هستند، قرار است چه طبقه ای جایگزین شود و سکان قدرت را در دست گیرد. بی خود نیست که مرتجعین ریز و درشت در پی مصادره آن به نفع خویش هستند. از رضا پهلوی گرفته تا سازمان مجاهدین خلق و ... همه می خواهند با تکیه بر امپریالیستها، منویات خو را به جنبش تحمیل کرده و دیکتاتوری خویش را بنا کنند.

هنوز طبقه کارگر عملا به این جنبش نپیوسته است، مگر یکی دو مورد آنهم کوتاه مدت. طبقه کارگر ایران هنوز در بند مطالبات اقتصادی افزایش دستمزد و شرایط بهتر کاری خویش است و تازه این هم در جایی است که طبقه کارگر ایران هنوز نتوانسته با استفاده از شرایط موجود، به یک تشکیلات سراسری حتی برای همین خواسته های اقتصادی خویش دست پیدا کند. تشکلات محلی طبقه کارگر نیز از چند دستگی و تشتت رنج میبرند و به تمام این ها، فقدان و یا کم بود عناصر آگاه کمونیست در بین طبقه کارگر نیز اضافه می شود. آنوقت در چنین اوضاعی بسیاری از فعالین کارگری، می آیند شرایط طبقه کارگر ایران را با شرایط طبقه کارگر روسیه آنهم بعد از انقلاب بورژوازی روسیه مقایسه می کنند و حتی آن را جلوتر هم می دانند.

از این کناره نشین ها که بگذریم، چیزی که تعجب آور است نوشته اسماعیل گرامی است. کسی که در بطن مبارزات قرار دارد و با فداکاری و جانفشانی های خویش ثابت قدمی خویش را در مبارزه برای آرمانهای طبقه کارگر به اثبات رسانیده است. با تمام احترامی که من برای مبارزات ایشان قائلم، قصد دارم نوشته او را در اینجا به نقد کشم تا شاید به کشف بهتر حقیقت از درون واقعیات جاری کمکی حتی ناچیز رساند.

البته این نقد نه به منظور دفاع از مفاد منشور که خود نیز به آن انتقاداتی جدی دارم، بلکه به قصد توضیح شرایطی است که منشور در آن نوشته شده و تاکید بر ضرورت نقش گرفتن نیروهای انقلابی برای ادامه و تکامل مبارزات مردم بر علیه رژیم جمهوری اسلامی می باشد. باید به نقد و تکامل شرایطی پرداخت که منشور نشأت گرفته از آن است و برای ایجاد شرایطی کوشید و مبارزه کرد که اتحاد هرچه بیشتر بین زحمتکشان را رقم می زند. باید برای ایجاد تشکلات سراسری تلاش کرد که سالهاست جنبش از نبود آن رنج می برد. باید در یک پراتیک مبارزاتی برای برپایی هرچه بیشتر اتحاد بین کارگران و زحمتکشان به منظور سرنگونی سیستم سرمایه داری و برقراری حکومت شوراهای قرار گرفت. منتها تا چنین پراتیکی وجود ندارد از هم پاشاندن اتحاد های خود بخودی که بین گروه ها و اصناف رنگارنگ شکل می گیرد آب به آسیاب دشمن ریختن است.

در یک چنین شرایط پلیسی و اختناقی، عده ای آمده اند و منشوری برای اتحاد داده اند. خودشان هم به وضوح گفته اند که این یک منشور حداقلی است یعنی پایه ای است برای اتحاد نیرو های مختلف. تا کنون دو برخورد به این منشور انجام گرفته است: یکی برخورد سکتاریستی برای در هم کوبیدن این اتحاد و یکی هم برخورد رفیقانه در جهت اعتلا و غنی کردن این اتحاد.

در اینجا وظیفه کمونیستها چیست؟ نقد مثبت این منشور به منظور ارتقاء آن و یا تخطئه و رد آن به منظور در هم پاشاندن پایه های اتحادی که امضا کنندگان این منشور بنا کرده اند؟

حال بپردازیم به نقدی که رفیق اسماعیل عزیز به منشور داشته است.

در ابتدای نقد اسماعیل گرامی به منشور، با آوردن این جملات از متن منشور آغاز می شود: "پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به دست زنان، دانشجویان،.....برافراشته شده..... انقلابی است علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیرمذهبی" ؛ به تعبیر این متن از «انقلاب»، خرده گرفته و شرایط انقلابی را به ما گوش زد می نماید. البته من با شروطی که اسماعیل عزیز برای شرایط انقلابی گذاشته، هیچ مخالفتی ندارم، اما باید متذکر شوم که این شروط در حقیقت برای یک انقلاب اجتماعی می تواند درست باشد؛ اما اینجا منظور از انقلاب همان تحول در اندیشه و تحول در جهت مبارزه و تحول در شیوه مبارزه است. در جنبش زن زندگی آزادی ما شاهد چنین تحولاتی در روحیه و طرز فکر مردم بوده ایم. این یک تحول است که زنان جامعه پیش قراول مبارزات مردم بر علیه حکومت فاشیستی حاکم شدند. و مردانی را می بینیم که با تمام وجود و فداکاری چنین جنبشی را پشتیبانی می نمایند. چنانکه بیشترین کشته و زندانی و اعدامی را همین مردان، در جنبش «زن، زندگی، آزادی» داده اند. یعنی عده بسیاری از مردم آزادی خویش را در گرو آزادی زنان جامعه می دانند که این دستاورد و

تحولی زیبا در کشوری مانند ایران است. بنابراین منظور از لفظ انقلاب در اینجا نه یک انقلاب طبقاتی بلکه تحولی است که در روش مبارزات ایجاد شده است.

در ادامه گرامی آورده است که: " در جای دیگری از منشور میخوانیم "این جنبش بر آن است تا برای همیشه سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد". یعنی این جنبش همچون جنبش سالهای گذشته سرکوب نخواهد شد و هیچ گروه سیاسی برانداز ضد انقلابی هم نمیتواند آنرا بدست گیرد، تنها آلترناتیو موجود همانا منشور کنونی میباشد.

من متوجه اشکالی در این متن نمی شوم زیرا نوشته است این جنبش برآن است یعنی تصمیم دارد که سر آغاز انقلاب اجتماعی باشد. چرا اسماعیل عزیز اینطور فکر کرده است که این جنبش نباید سرکوب و یا نمی تواند سرکوب شود. همیشه این احتمال وجود دارد که هر تصمیمی که انقلابیون می گیرند با سرکوب ارتجاع و سرمایه داران روبرو گردد. مگر شما و من تصمیم نداریم و برای این تصمیم مبارزه نمی کنیم تا دولت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی یک دمکراسی سوسیالیستی را برقرار کنیم و آیا این عزم و اراده نمی تواند توسط رژیم و سرمایه داری جهانی سرکوب گردد که حتما مورد هجوم و سرکوب قرار می گیرد. هم اکنون مرتجعان ریز و درشتی را سرمایه داری جهانی در آستین برای سرکوب چنین جنبش هایی پرورانده است. برای اینکه نکند حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان به عنوان آلترناتیو مبارزات، مورد توجه قرار گیرد، رضا پهلوی و مجاهدین را به عنوان آلترناتیو مطرح کرده اند. این هم نوعی سرکوب مبارزات است دیگر .

در ادامه بحث درستی را گرامی عزیز مطرح نموده است. "اما کارگران و زحمتکشان نیاز به چه انقلابی دارند؟ باید واضح سخن گفت: آنها نیازمند انقلابی هستند که مناسبات سرمایه داری را در هم شکسته، مالکیت خصوصی را از بین ببرد، و در نتیجه یک مناسبات اقتصادی سوسیالیستی جانشین آن کند".

این کاملا درست و صحیح است و تا مناسبات سوسیالیستی در جامعه برقرار نگردد درب بر همین پاشنه خواهد چرخید. یعنی کارگران و زحمتکشان همواره فرودست باقی خواهند ماند. کارگران و زحمتکشان باید دولت خویش را برقرار نمایند و راهی هم بجز این پیش پای آنان برای رسیدن به آزادی طبقاتی خویش نیست. ولی رفیق عزیز آیا این منشور، یک منشور مطالباتی حداقلی است از طرف تعدادی از تشکل های مستقل صنفی و مدنی ایران و یا مانیفست حزب کمونیست ایران؟ بهتر است این مسئله را برای خودمان روشن کنیم. ما نمی توانیم و نباید یک برنامه حداقلی که توسط گروه های

رنگارنگی به منظور نزدیک شدن به هم طرح کرده اند را با یک برنامه حداکثری حزب کمونیست و مانیفست آن اشتباه بگیریم و به نقد آن بنشینیم. ولی متأسفانه اسماعیل گرامی این منشور را با یک برنامه حداکثری حزب کمونیست اشتباه گرفته، و انتظاراتی که از یک مانیفست دارد را بیان می کند. همانطور که در بالا گفتم، ما در جامعه ای زندگی می کنیم که کارگران نه تنها دارای حزب کمونیست خویش نیستند بلکه فاقد یک تشکل سراسری هستند. متأسفانه هنوز اشتیاق به تحزب در بین کارگران ایران بسیار کم رنگ است و این کم رنگی اشتیاق را با سرکوب های وحشیانه رژیم اسلامی حاکم اگر جمع ببندیم آنوقت به عمق فاجعه پی خواهیم برد. درست به همین منظور است که تشکلاتی که چنین منشور هایی ارائه می دهند را باید مورد پشتیبانی قرار داد و سپس برای تکامل آن به نقد آن همت گماشت. نقد به منظور محکم تر کردن این پیوند ها. با وجود چنین محمل هایی است که کمونیستها می توانند به امر تبلیغ و ترویج و سازماندهی دست بزنند. با استفاده از این محمل هاست که کمونیستها می توانند و باید با بالا بردن و ارتقاء سطح آن و با شناسایی افراد پیشرو، مبادرات به ایجاد هسته های کمونیستی نمایند؛ البته این هسته ها باید در جهت ایجاد یک حزب کمونیست فراگیر باشد. با یک دید حداکثری و چپ روانه نمی توان وارد مبارزات اقشار و طبقات مختلف مردم شد حتی اگر حزب کمونیستی هم وجود داشته باشد، این حزب نمی بایست مبارزات و مطالبات اقشار و طبقات مختلف و حتی کارگران را به صرف اینکه دم از انقلاب سوسیالیستی نمی زنند تخطئه کند. مگر ما نباید از مطالبات اقتصادی کارگران دفاع نمائیم. مگر ما نباید از مطالبات زنان برای برداشتن حجاب اجباری دفاع نمائیم (نکته ای که منشور هم متأسفانه از آن حرفی نزده است). این وظیفه کمونیستهاست که از تمام مبارزات توده ها پشتیبانی کرده و آن را ارتقاء دهند. مگر مبارزان بلوچ در جمعه های هر هفته با یک سری خواستهای انقلابی و رفرمیستی، پا به میدان مبارزه نمی گذارند؟ وظیفه ما مسلماً نه تخطئه بلکه نقد رفرمیسم و تقویت جهت انقلابی چنین خواست هایی است.

باید توجه داشت در جامعه عقب افتاده ایران طبقه کارگر قادر نیست به تنهایی انقلاب نماید و پیروز شود. تا پشتیبانی دیگر اقشار و طبقات زحمتکش را کسب ننماید صحبت از انقلاب کارگری محال و نشدنی است. ضمن اینکه بسیاری از آحاد همین طبقه کارگر پا در روستا و روابط طایفه ای خویش دارند که کار را دوچندان مشکل می سازد. وظیفه ما تخطئه این مبارزات است و یا پالایش و ارتقاء آن؟

در ادامه رفیق ما به درستی می نویسد که: "استثمار هرگز و هرگز در جامعه سرمایه داری از بین نخواهد رفت و تنها انقلابی میتواند کارگران را از این پدیده نجات دهد که مناسبات سرمایه داری را از هم بپاشد."

ولی رفیق این پاشاندن نظام سرمایه داری نه وظیفه یک منشور حداقلی بلکه وظیفه طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست است. تا ما حزب کمونیستی با ریشه عمیق در دل طبقه کارگر نداشته باشیم، اصولاً نمی توان به صورت عملی، صحبت از محور نظام سرمایه داری و نابودی ماشین دولتی سرمایه داری کنیم. ما باید روی زمینی سفت راه برویم یعنی ابتدا تلاش ما در جهت سازماندهی کارگران و زحمتکشان باید باشد و سپس ایجاد یک حزب کمونیست فراگیر.

اسماعیل گرامی باز به درستی می نویسد که "نکته دیگری که در منشور بیشتر نمایان است "بهم ریختگی" نهفته در آن است".

بنابراین با وقوف به این موضوع وظیفه من و شما اسماعیل عزیز، این است که در جهت تقویت جناح انقلابی آن کوشش عملی نمایم تا از این بهم ریختگی نجات یابد. متحد شدن بسیار دشوار تر از هم پاشیدن گروه هاست. در جایی که ما دندانهای تیز ارتجاع برای از هم پاشاندن گروهها را می بینیم وظیفه مان چیست؟ نقد به منظور استحکام اینگونه تشکیلات و یا نقد به منظور نفی اینگونه اتحادها؟ از اسماعیل عزیز و تمام مبارزانی مانند او انتظار می رود که در جهت وحدت عملی و ارتقاء سطح مبارزاتی تمام گروهها و تشکلاتی که به فعالیت های صنفی و یا انقلابی مشغول هستند قدم جلو بگذارند تا شاید یک جبهه عینی متحد و مستحکمی از کارگران و زحمتکشان در مقابل ارتجاع شکل بگیرد.

بابک فرزام بیست و یکم اسفند 1401